

تبدیل می‌کند ساختار است.

ساختار فرم‌های مختلفی می‌گیرد و می‌توان آن را تا حدودی در نمایش‌های ساکرا (Sacra) مشاهده کرد و گاه به کمک اسطوره‌های مقدس نمایش داده می‌شوند. باید توجه داشت که در بسیاری از مواقع دانش فرهنگی با روایت‌های اسطوره‌ای منتقل می‌شوند و همچنین باید به خاطر داشت که همه‌ی پدیده‌های مراسم آیینی و مراحل آنها، مانند ساکرا، و سایر اسطوره‌ها، از سوی کسانی ادراک و احساس می‌شوند که به تأثیرات وابسته به هستی‌شناسی این تعبیر باور دارند. بنابراین با دوباره‌سازی، آنها را برای کسانی که به این مراسم نظر دوخته و یا به آن گوش سپرده‌اند، نمایش می‌دهند.

این اتفاق یک دوباره‌سازی معرفتی ساده و یک مراسم آیینی است در جایگاه‌های جدید اجتماعی که به نمایش گذاشته می‌شود، و طبق این مراسم، اسطوره‌ها و نمادها، وابسته به قدرتی رهایی بخش و نجات دهنده (Salvific) هستند. آیین‌گذارنده (مجری) بدون جنبه‌ها و ویژگی‌های وابسته به هستی‌شناسی، نمی‌تواند حتی نقش‌های فیزیکی خود را انجام دهد و با جایگاه‌های جدید به عنوان جزئی از مراسم آیینی، تشریفات مراسم را به انجام رساند. به طور مثال تا زمانی که یک دختر به طور آیینی رشد نکرده و تبدیل به یک زن نشده است بسیاری از جنبه‌های مربوط به جنس برای او خطرناک است. و این آگاهی برآمده از اسطوره است که او را حفظ می‌کند.

حتی در چشم‌اندازهایی که اسطوره‌ها محدود به مراسم آیینی نمی‌شوند، یک خاصیت آستانه‌ای دارند و از یک مرجع تکوینی یا انتقادی برخوردارند. آنها به این موضوع باز می‌گردند که چگونه وقایع به صورت امروزی خود تحول و تکامل یافته‌اند.

اسطوره‌ها تنها دسته‌ای از فهرست و قوانین رفتاری نیستند. آنها بیشتر به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به

بحران‌های زیستی زندگی مانند تولد، همسررداری،

بیماری و مرگ باز می‌گردند

و همچنین به مسائل

مربوط به آب و هوا

یا دگرگونی‌های

بوم‌شناسی‌ساختی

مرتبط می‌شوند که

همیشه شامل یک باز

تولید ساختاری

از روابط اجتماعی

با امکان

درگیری و

بی‌نظمی است.

اسطوره از

کاری که باید انجام

داد سخن نمی‌گوید

بلکه از آنچه «باید باشد»

حرف می‌زند و نمی‌گوید که چه کاری باید

انجام داد تا به نتیجه‌ی مطلوب رسید، بلکه تنها

نشان می‌دهد که نتیجه‌ی مطلوب

چه چیزی است. از این دیدگاه

نظام و حاصل زیستی از آن اگرچه دارای فرم و ترتیب است اما غیرمنطقی است. برای به دست آوردن قدرت، آیین‌گذارنده (فرد شرکت کننده در مراسم آیینی) یا کسی که اسطوره را باور می‌کند - که بخش‌هایی از این باور را در تصورش با شناسایی شخصیت‌ها نمایش می‌دهد - باید در قالب نمایش به کارهایی چون قتل، آدم‌خواری و زنا دست یازد و آنها را به نمایش بگذارد. و این از آن روست که در این وضعیت مراحل تولیدی طبیعت درونی و برونی بیان و آشکار می‌شوند. نمادگرایی آستانه‌ای در تجلی آیینی و اسطوره‌ای خود، در سرپیچی از مسائل اخلاقی در زندگی دنیوی بسیار دیده می‌شود که می‌توان به قربانی کردن و خوردن گوشت انسان، زنی با محارم به عنوان نمونه‌هایی اشاره کرد.

بنابراین نظریه‌ای که می‌گوید اسطوره‌ها نمونه هستند (الیاده ۱۹۷۵) یا دستورانی برای جایگاه‌های اجتماعی و قوانین اخلاقی به شمار می‌آیند، (مالینوفسکی ۱۹۲۵) به نوعی بازبینی احتیاج دارد. با اسطوره‌ها و مراسم آیینی آستانه‌ای نباید مانند الگوهای برای رفتارهای دنیوی برخورد کرد. از سوی دیگر نباید آنها را به عنوان داستان‌های اخطارآمیز و الگوهای منفی که نباید از آنها پیروی کرد، تلقی و فهم نمود. بلکه باید به آنها به صورت رازهایی عمیق نگاه شود که شنوندگان و بینندگان را برای مدت زمانی در پیوندی تنگاتنگ با قدرت‌های تولیدی بسیار کهن و نخستین کیهان قرار می‌دهند تا فرم‌های زندگی مادی جامعه‌ی بشری را فراتر برند. در اسطوره، آزادی بی‌مرز وجود دارد، یک آزادی نمادین از عملکرد که با مرزهای طبیعی مرتبط با ساختار جامعه، نادیده گرفته می‌شود. آنچه در مراسم آیینی و اسطوره‌ها به دنبال آن هستیم آغاز یک

روایت اخلاقی برای برتری بر محدودیت‌های جایگاه‌های قبلی نیست چرا که پذیرش این موانع اصولی، در جایگاه‌های جدید، الزامی است.

#### واقعیت اسطوره‌ها

در اسطوره‌شناسی

تأکید بسیاری بر

واقع‌گرایی

می‌شود از این

روی تمایز

آشکاری میان

تصویرات غیر

واقعی با

اسطوره به

چشم می‌خورد.

برای مثال

مالینوفسکی

(Malinowski)

اسطوره را آن چنان‌که

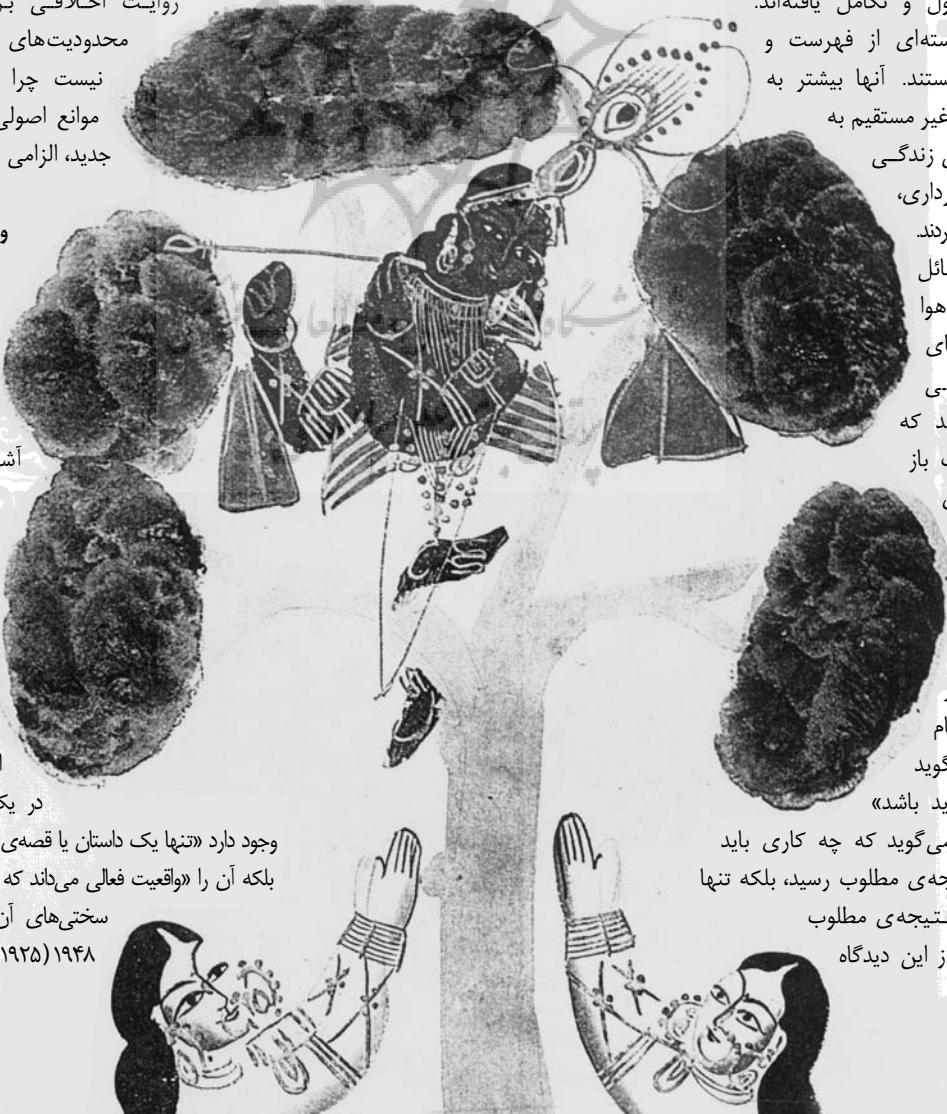
در یک جامعه‌ی ابتدایی

وجود دارد «تنها یک داستان یا قصه‌ی بی‌ارزش» نمی‌داند

بلکه آن را «واقعیت فعالی می‌داند که در میان جامعه و با

سختی‌های آن زیسته است».

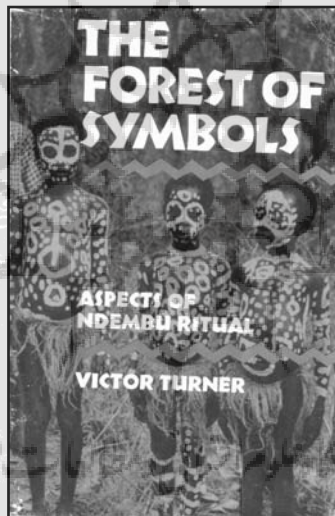
PP. ۱۰۰-۱۰۱ (۱۹۲۵)



# اسطوره و نماد

ویکتور. ترنر (Victor-w-turner)

ترجمه و تلخیص: علیرضا حسن زاده

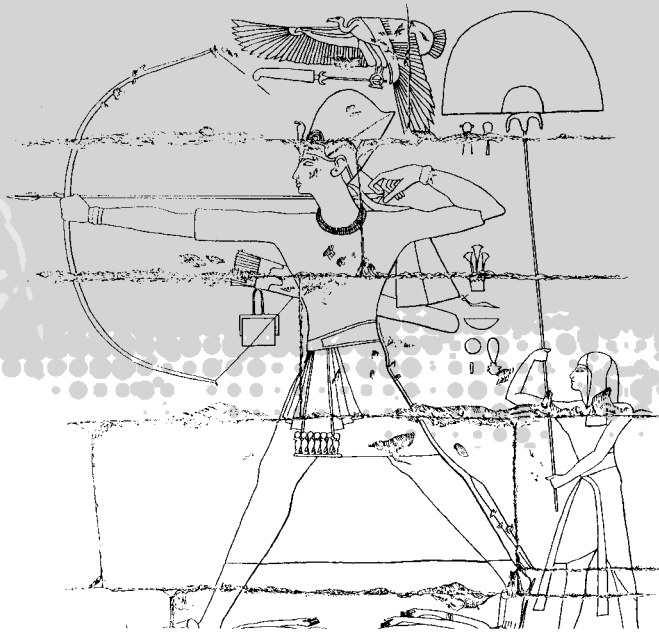


مرحله‌ی آستانه‌ای شناخته می‌شوند. فرد یا گروهی که در مرحله‌ی گذار به سر می‌برند در دوره‌ی آستانه‌ای قرار دارند، آنان نه در این سو و نه در آن سو بلکه در برزخ واقع شده‌اند (آنان در هیچ کجا مگر برزخ نیستند) متشرف [آمخته] (initiations) نه تنها دیگر مسئول جایگاه اجتماعی تعریف شده در فرهنگ نیست، بلکه عاری از هرگونه مسئولیت دیگری است. اگر یک گروه اجتماعی همگی در مرحله‌ی گذار مراسم آیینی قرار داشته باشند، گاه فسخ سامانه‌ها و چیدمان‌های قابل تمییز جایگاه‌های وابسته‌ی به‌خصوصی را که مبتنی بر ساختار دو سره است نشان می‌دهد. و این در حالی است که ساده‌سازی و تعمیم ساختار نیز در آنها وجود دارد. موقعیت قرار گرفتن در یک ساختار، اغلب ممکن است یک موقعیت آموزنده باشد. اولین‌ها به طور جمعی با متشرف روبه‌رو می‌شوند که دارای شأن و مقام یکسانی هستند. تمایزات و تفاوت‌هایی نیز که پیش از مراسم مذهبی وجود دارند مانند تفاوت‌های نسبت‌های خانوادگی، ثروت، مقام یا سن، به طور موقتی از بین رفته، و باطل می‌شوند.

مرحله‌ی ساختاری آستانه‌مندی (liminality)، یک دوره‌ی مبتنی بر غنی‌سازی سمبلیک است، دوره‌ای از بازگشت به اصول آغازین و بهره‌وری از اندوخته‌های فرهنگی برای آنکه یک دید ویژه داشته باشیم. باید حداقل به صورتی درونی از تمامی جایگاه‌ها و طبقه‌بندی‌ها آگاه باشیم و دیدی کلی نسبت به مسائل پیدا کنیم. آنچه فهم درونی را به شناخت

«اسطوره» با آغازها و علت‌ها مرتبط است و از تحولات و تغییرات تأثیر می‌پذیرد. منظور من از «اسطوره» معنای Marchen یعنی داستان‌های جادویی، افسونگرانه و قصه‌های پریان (Fairy tales)، داستان‌های قومی (Sagen) و افسانه‌ها نیست بلکه روایت‌های روحانی است. استیت تامسون نیز به این معنا اشاره می‌کند: «موجودات مقدس و قهرمانان نیمه الهی و همه‌ی آغازها» (۱۹۴۶:۹) اسطوره‌ها دگرگونی یک صورت را به صورت و امری دیگر نشان می‌دهند. این که چگونه جهانی تهی از انسان، دارای جمعیت شد و چگونه آشفتگی نظم گرفت و گیتی نظام یافت، چگونه موجودات جاودانه یا فانی شدند، چگونه ترتیب فصل‌ها، به تغییر آب و هوا انجامید و اصل و حدانیت انسان، به چندگانگی تبار و ملیت‌ها تبدیل شد، چگونه دوجنسی‌ها به صورت مردان و زنان دگرگونی نیافتند و ... اسطوره‌ها، پدیده‌هایی آستانه‌ای (liminal) هستند و به طور معمول در زمان‌ها و مکان‌های «مابینی» گفته می‌شوند.

اسطوره‌ها، به مثابه‌ی پدیده‌های آستانه‌ای آنگاه که آرنولد ون جنپ ساختار آیین گذر (rites de passage) را شناسایی و مطرح کرد. خطوط بسیاری را برای تحقیقاتی که برجای مانده بود گشود. ون جنپ به این منظور افزایش سه‌گانه‌ای از مراحل متوالی رسم‌های آیینی را مطرح ساخت: ۱. جدایی [تفکیک] ۲. حاشیه (آستانه) ۳. پیوست (تراکم). بسیاری از مشکلات ساختاری و فرهنگی با



اسطوره از کاری که باید انجام داد سخن نمی‌گوید بلکه از آنچه «باید باشد» حرف می‌زند و نمی‌گوید

که چه کاری باید انجام داد تا به نتیجه‌ی مطلوب رسید، بلکه تنها نشان می‌دهد که نتیجه‌ی مطلوب چه چیزی است

#### بررسی الگوها و مراسم آیینی آستانه‌ای (Liminal)

نشانه‌های فرهنگی و اجتماعی، احتمالاً بهترین جهت‌گیری برای نزدیک شدن و ورود به مساله‌ی اسطوره و درک آن از طریق تصویری است که از منظر آستانه‌ای در مراسم آیینی نخستین به چشم می‌خورد. اما برای اینکه بررسی‌ها قابل قبول باشند باید تمامی چیزهایی که مالدینوفسکی در ارتباط با مطالعه‌ی چنین مراسمی توصیه می‌کند و آنها را نشانه‌های زنده می‌نامد مد نظر قرار دهیم. هر نمونه‌ی اجتماعی می‌تواند یک نشانه و بیانگر ساختار مربوط به موقعیت‌های یک اجتماع و دسته‌ای از تشکیلات و مکانیسم‌های فرهنگی آن باشد.

یک آیین یا اسطوره‌ی آغازین همچنین باید به عنوان جزئی از کل سیستم باورها و اعمال مذهبی مورد بررسی قرار گیرد. نمادها و داستان‌های جنسی باید به طور دقیق و از نظر مراحل، لغات، جملات و مضمون مطالعه شوند. افراد و روابط بین آنها، اصول و موضوعاتی که به نحوی با آنها وابسته‌اند می‌بایست با تمامی چیزهایی که در بخش‌های دیگر کل سیستم آیینی دیده می‌شود، مرتبط گردند. آنگاه خصوصیات و ساختار سیستم آیینی باید با خصوصیات و ساختار سیستم‌های فرهنگی فرعی دیگر نظیر سیستم خویشاوندی، سیستم اقتصادی و سیستم‌های سیاسی و حقوقی مورد مقایسه قرار گیرند. به عبارت دیگر ما باید در جستجوی بخشی از نشانه‌های مفهوم اسطوره از منظر دیدگاه خاص فرهنگی باشیم، نشانه‌هایی که خود دارای ابعاد گسترده‌ای هستند و در عین حال نباید از پویایی و تغییرپذیری فرهنگی چشم‌پوشی کنیم.

ما باید آیین و اسطوره را به عنوان شبکه‌ای از فرایندهای اجتماعی چه به صورت انفرادی و چه به صورت بحران‌های گروهی زندگی در حوادث ادواری طبیعی نظیر قحطی، خشکسالی، سیل، اپیدمی یا بحران‌های ناشی از قانون شکنی انسان‌ها و اعمال گناهکارانه از طرق مختلفی که در یک چرخه‌ی موسمی رخ داده و روایت می‌شوند مورد توجه قرار دهیم. قبل از اینکه راجع به چه چیز بودگی پدیده‌ی آستانه‌ای

#### (Liminal Phenomenon) پیردازیم باید قادر باشیم چه چیز نابودگی

آن را معلوم نماییم. موقعیت فرهنگی خاصی که جلوتر از آن و یا آن را تحت تعقیب قرار دهد وجود ندارد بلکه از بعضی جهات ضد چیزی است که پیش‌تر از آن قرار داشته است. بنابراین آنچه باید بدانیم ساختار آن چیز یا موقعیت فرهنگی است. پس مهم فراهم کردن موقعیتی است که در پی آن هستیم و نیز باید خصوصیات، شرایط و ساختار آن را بشناسیم. آستانه‌مندی [آستانه‌ای بودن (Liminality)] با جامعیت و همه‌گیر شدن تحت فشار قرار می‌گیرد اما هرگز در مقابل آن تسلیم نشده و مانند آن نمی‌شود. یک فرهنگ خاص در یک شرایط زمانی و مکانی آن را احاطه می‌کند و نقاط مهم آن را مورد هجوم و تاخت و تاز قرار می‌دهد. موقعیت مقدس و روحانی آن همیشه رودروی برجسب‌های ناشی از فرهنگ تاریخی خاص است.

#### فاکتورهای روان‌شناختی

با این وجود، به سادگی می‌توان دریافت که به خاطر آستانه و اسطوره‌ی قداست یافته که یکی از محصولات آن است، چنین کششی به سمت همه‌گیر شدن و جامعیت یا به عبارتی به سمت زوال یک آرایه‌ی ساختاری خاص صورت می‌گیرد. در واقع نگرانی‌های همراه با فعالیت‌های معمولی تنها براساس جنبه‌های عملی آن جدای از تقدس، به طریقی دیگر ظهور و جلوه می‌یابند. در بسیاری از فرهنگ‌ها، حوادث طبیعی زندگی نظیر تولد، بلوغ، ازدواج و مرگ زاینده‌ی موقعیت‌های نخستین مذاهب هستند و از آنجایی که این حوادث ارتباط بسیار نزدیکی با تجربه‌ها و ارتباطات هسته‌ای خانواده دارند، پیروان فرویدی و نوفرودی با وضوح بیشتری نشانه‌های ساختاری معنایی و ناخودآگاه نماد گونه‌ی آستانه‌ای را درک می‌کنند. این کار با آنچنان گستردگی صورت می‌گیرد که می‌توان آن را «بازگشت به گذشته» نام نهاد.

پیروان یونگ که شیوه‌های آنان براساس تفسیر نشانه‌های حاصل از





در بسیاری از مواقع دانش  
فرهنگی با روایت‌های  
اسطوره‌ای منتقل می‌شوند و همچنین  
باید به خاطر داشت که همه‌ی پدیده‌های  
مراسم آیینی و مراحل آنها، مانند ساکرا، و سایر اسطوره‌ها،  
از سوی کسانی ادراک و احساس می‌شوند که به تأثیرات  
وابسته به هستی‌شناسی این تعابیر باور دارند

اما این فرهنگ‌های مختلف هستند که به آنها محتوای فکری می‌بخشند. اسطوره‌ها «واقعیت منطقه‌ای و نام» به اشکال کلی بخشیده و نیز روح «واقعیت» را در آنها می‌دمند. واقعیت‌یاده «واقعیتی مقدس» است. همچنان که او می‌نویسد: «تقدس، واقعیت را برجسته و بزرگ می‌کند». [P. ۹۵, ۱۹۵۹, (۱۹۵۷)]. بررسی‌های او برپایه تفاوت‌های بین حق و باطل و یا تقدس و کفر استوار است. تقدس برای او بی‌همتا (Suigeneris) است همچنان که برای رودلف اوتو بود. تقدس خود را به شکل چیزی «که شبیه هیچ چیز انسانی یا مربوط به عالم هستی نمی‌باشد معرفی می‌کند، واقعیتی کاملاً متفاوت از واقعیت‌های طبیعت (و یا کفر)، اشباع از بودن و معادل با قدرت و توانایی خاص». اسطوره «تاریخ مقدس» (و بنابراین اشباع از بودگی و قدرت) بی‌ارتباط با رازی مقدس نیست. اشخاص اسطوره‌ای خدایان و یا قهرمانان فرهنگ‌ها هستند و اعمال آنها منحصر به خود آنهاست. افراد معمولی از درک اعمال آنها عاجزند مگر اینکه آنها خود اراده کنند (همان منبع صفحه ۹۵). تقدس یا گستره‌ی تقدس از نظر یاده برای ما غیر قابل دسترس است، مگر اینکه خود را در قالب نمادهای آیینی و اسطوره‌های دینی به ما نشان دهد.

به این ترتیب برای مالینوفسکی «واقعیت» که بیان دیگری از اسطوره است، نمادی فرهنگی، از نظر یونگ نماد اندیشه و روان و از نظر یاده نمادی مقدس و روحانی است. اما اگر اسطوره صرفاً یک نماد برای ادامه یافتن تشریفات و مراسم مذهبی باشد ویژگی‌هایی اسرار آمیز و خارق‌العاده در آن دیده می‌شود و اگر مجموعه‌ای از تمامی نمادها باشد ارتباط نزدیکی با ساختارهای فرهنگی و اجتماعی خاص دیده می‌شود. درحالی که اگر اسطوره در زیر تهاجم تقدس که نیروی هستی بخش در دنیاست قرار گیرد و موجودی زاید در میان موجودات باشد (همان منبع ص ۹۷)، دارای گستره‌ای از وابستگی‌های فرهنگی و روانی کفرآمیز و غیرمقدس به شمار می‌آید.

یونگ (Jung) می‌نویسد: اندیشه‌های نخستین اسطوره‌ها را اختراع نکرده‌اند، بلکه آنها را آزموده‌اند. اسطوره‌ها «هر چیزی می‌توانند باشند اما معمولاً به شکل تمثیل‌ها و حکایت‌هایی از فعالیت‌های جسمی، حیات و زندگی را معنا می‌کنند، شاید آنچنان که به نظر می‌رسد عمل نکنند اما به هر حال آنها اندیشه‌ی زندگی در جوامع نخستین هستند، جوامعی که ارزش آنها در گرو اسطوره‌هایی است که از آنها به جا مانده است». [P. ۳۱۴, ۱۹۵۳, (۱۹۰۹-۱۹۴۶)]. و نیز آنچنان که میرچا الیاده (Mircea Eliade) می‌نویسد: «اسطوره تجلی تکنوازی دلنشین آفرینش است. اسطوره می‌گوید چگونه هرچیزی آغاز و به تدریج به کمال می‌رسد. به همین دلیل است که اسطوره با علم موجودات و هستی‌شناسی مرتبط می‌شود، اسطوره تنها از واقعیت‌ها صحبت می‌کند، از چیزی که واقعاً اتفاق افتاده است، از چیزی که کاملاً آشکار و بارز است». [P. ۹۵, ۱۹۵۹, (۱۹۵۷)].

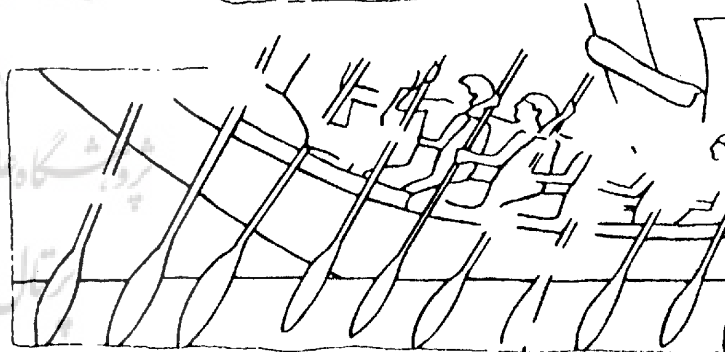
نکته‌ای که به نظر درست می‌رسد این است که برای هر یک از محققان واقعیت و به عبارتی تجربه، معنای متفاوتی دارد. هدف آغازین مالینوفسکی ایجاد ارتباط میان اسطوره‌های جزیره‌نشینان تروبراند (Trobirand) و تجربه‌های فرهنگی و اجتماعی آنها بود. «واقعیت» از نظر مالینوفسکی به این معنی است که اسطوره‌ها گنجینه‌هایی باقی مانده از نهادهای اجتماعی پیشین هستند. اگرچه ممکن است به موجودات موهوم و ساختگی بپردازند اما در جزئیات آنها ارتباط دقیقی با چارچوب‌های فرهنگی و اجتماعی به چشم می‌خورد که اصولاً واقعیت تجربه‌های «تروبراندها» اند. اما یونگ به اسطوره به عنوان شاخصه‌ها یا نهادهای فرهنگی نمی‌نگرد بلکه آنها را «واقعیت‌های روانی» ای می‌داند که «نمونه‌های اولیه» یا کهن الگوهای حاصل از «ضمایر ناخودآگاه» اند. این‌ها الگوها و اشکال واقعی بوده و در ایده‌های افلاتونی هر انسانی به چشم می‌خورند. در آغاز احساساتی بدون محتوای فکری خاص می‌باشند

اسطوره‌ها صرفاً راهنمایی برای فرهنگ نیستند، اگرچه آنها این کار را به خوبی انجام می‌دهند، آنها شامل زندگی انسان بوده و از چنان قدرت خلاقه‌ای برخوردار می‌باشند که از یک زمان به زمان دیگر از محدودیت‌های فرهنگی تجاوز می‌کنند

از طبیعت، فرهنگ، اجتماع و تفکر به حساب می‌آید. در قلمرو دنیوی و غیرروحانی - حتی در جامعه‌ای که به دلیل وجود فرقه‌های مختلف پر از ایده‌ها و تصورات مذهبی است رفاه و وابستگی‌ها، رفتارها را تحت تأثیر خود قرار داده و منجر به طبقه‌بندی حوادث و پدیده‌ها چه طبیعی و چه اجتماعی می‌شوند. این نوع طبقه‌بندی‌های واقعی که ناشی از وابستگی‌ها هستند مانع از این می‌شوند که اجتماعات انسانی به‌طور مؤثر از عهده‌ی مشکلات ناشی از فراهم کردن غذا و حفظ وجهه‌ی اجتماعی برآیند. این نوع طبقه‌بندی‌ها در قلمرو و نفوذ تقدس یافتگی قرار می‌گیرند و به طرز جالب توجهی در جدایی‌ها و به هم پیوستگی‌های مذهبی که در آنها تقدس در مقابل کفر قرار گرفته و با آن دست و پنجه نرم می‌کند، جلب‌نظر می‌کنند. اما در گستره‌ی جدایی‌ها و ساختار مرموز آستانه‌ای در گنوستیک قداست یافته، شیوه‌های غیرمنطقی و زیست روانی تفکر و عمل حکمفرما می‌شوند. رفتار در چنین گستره‌هایی «الهام گرفته شده از اشیاء آن‌طور که در ظاهر وجود دارند می‌باشند، نه آن‌طور که باید باشند.» [Horton, ۱۹۶۳, P. ۹۸]

#### داستان‌های شخصیت شیاد (Trickster tales)

در مرحله‌ی آستانه‌ای، با مردی ساده و تربیت نیافته و اصلاح نشده مواجه می‌شویم که رفتار گوناگونش به خوبی شخصیت غیر منطقی او را معرفی می‌کند. او گاهی مخرب، گاهی سازنده، گاه مضحک و عجیب طعنه‌زن، پر انرژی، زبان آور، هرزه فروتن، جسور اما همیشه غیرقابل پیش‌بینی است. یک طبقه از اسطوره‌ها که به‌طور برجسته‌ای می‌توان آستانه‌مندی را در آنها مشاهده کرد، داستان‌های شخصیت شیاد (Trickster tales) است. تحقیقات وسیعی در رابطه با این گونه شخصیت‌ها به عمل آمده است. [برای مثال رادین (Radin) ۱۹۵۵، دومزیل (Dumzil) ۱۹۴۸، وسکات (Wescott) ۱۹۶۲ و هرسکوویتس (Herskovits) ۱۹۳۸] این شخصیت‌ها شامل هرمس (Hermes) خدای یونانی، لوکی (Luki) خدای شمال، یوروبا (Yoruba) - اشو - الگیا (Eshu-Elegba) فون لگبا (Fon Legba)، وینه باگو (Winne bago)، واکی جان کاگا (Waki junkaga) و بسیاری نمونه‌های دیگر هستند. در شخصیت‌های زیر با وضوح آستانه‌مندی دیده می‌شود. (چه شخصیت‌های اصلی و چه شخصیت‌های حاشیه‌ای). به عنوان مثال (Joan wescott) یوروبا - اشو - الگیا را چنین توصیف می‌کند: اشو روح سرگشته و پریشانی است که در بازار، در چهارراه‌ها و اطراف خانه‌ها مستقر می‌شود. او در هر جا که مشکلی باشد و نیز هر جایی که تغییر و یا دگرگونی صورت می‌گیرد حاضر است. (۱۹۶۲, P. ۳۳۷)



#### پویایی فرهنگی مذهب و آیین

بسیاری از دشواری‌ها و بلاتکلیفی‌ها می‌توانند حل شوند اگر ما پویایی فرهنگی آیین را به عنوان نقطه‌ی آغاز حرکت خود در نظر بگیریم. از این دیدگاه ما چیزی بیش از تفاوت ساده بین تقدس و کفر می‌یابیم و برخلاف آن چیزی که ظاهراً به نظر می‌رسد در این نقطه بیشترین تجمع انسانی را پیدا می‌کنیم. به خصوص اینکه در این مرحله درمی‌یابیم که چگونه ایده‌ها و نمادها در وجود انسان‌ها و فرایندهای ذهنی آنها ریشه دوانده‌اند. بدن (به همراه ناخودآگاهی موزون و فرایندهای ارزشمندش) به عنوان جزء و خلاصه‌ای از کل جهان نگریسته می‌شود. به این ترتیب واضح‌ترین نمونه در میان کل فرایندهای دنیوی

حتی در چشم‌اندازهایی که اسطوره‌ها محدود به مراسم آیینی نمی‌شوند، یک خاصیت آستانه‌ای دارند و از یک مرجع تکوینی یا انتقادی برخوردارند. آنها به این موضوع باز می‌گردند که چگونه وقایع به صورت امروزی خود تحول و تکامل یافته‌اند



می‌دهند که اعضای آن معنا و شکل خود را از فرایندهای فرهنگی و زیستی نه چندان سازگار به دست آورده‌اند. نمادهای منطقی در ضمیر آگاه شکل می‌گیرند همچنان که ژئوس پالاس را ایجاد کرد. نمادهای غیرمنطقی تنها تأثیر عوامل خارجی یا زیر آستانه‌ای (خرده آستانه‌ای) (Subliminal) را نشان می‌دهند. چنین نمادهایی خود ممکن است در آینده نمادهای جدیدی را به وجود آورند. اما آن چیزی که وجود دارد این است که آنها از ضمیر آگاه ریشه نگرفته‌اند و نیز ارتباط درونی بین آنها و منطق وجود ندارد. بنابراین بسیاری از نشانه‌های اسطوره‌ای و آیینی نمی‌توانند از طریق قواعد منطقی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرند.

«ناخودآگاهی جمعی» تحت فشار یک بحران دوره‌ی بزرگسالی قرار دارد از ارتباطی که بین مذهب و حوادث جوامع نخستین وجود دارد می‌توانند توجیهاتی برای استفاده از نتایج چنین ارتباطی کشف نمایند. یونگ خود بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای اسطوره‌ها را نخستین و بزرگترین نمادهای نشانگر حالات روح و روان می‌داند.

تمامی اسطوره‌های مرتبط با رخدادهای طبیعی نظیر زمستان و تابستان و تغییرات ماه و فصول قطعاً داستان‌هایی به ظاهر معقول از رخدادهای عینی نیستند و نمی‌توان آنها را از طریق حوادثی طبیعی نظیر طلوع و غروب خورشید درک کرد، بلکه جلوه‌ای نمادین از چیزهایی هستند که در لایه‌های درونی و ناخودآگاه روح و روان گذر می‌کنند و از سوی انسان هوشیار و آگاه از طریق رویدادهای طبیعی که نظیر آینه‌ای آنها را منعکس می‌کنند دریافت می‌شوند (یونگ ۱۹۴۶-۱۹۰۹).

چنین تعریف بی‌پرده‌ای از اسطوره براساس روح و روان، وجود فرهنگ و عناصر تشکیل دهنده‌ی فرهنگی را در ذات آن انکار می‌کند. این تعریف همچنین تغییرات عقل گرایانه در برداشت‌های روحی و روانی را که امروزه از سوی لوی اشتراوس (Levi-Strauss) مطرح شده است رد می‌کند. لوی اشتراوس معتقد است که اسطوره‌ها و دیگر نمادهای مذهبی ایده‌هایی را در برمی‌گیرند که «باعث امکان دسترسی به مکانیسم‌های اندیشه و تفکر می‌شوند». اسطوره‌ها «متعلق به ادارک هستند و نیاز و کوشش‌هایی که این امکان را موجب سازند از نوع اندیشه‌ی عقلگرایانه می‌باشند» [P. ۱۰۴، ۱۹۶۳ (۱۹۶۲)] لوی اشتراوس در نخستین پدیده‌های آیینی نمود اعمال منطقی را در اثر تقابل‌ها و تصادم‌ها با اولین نشانه‌های نمادگرایی می‌بیند و در دوران استعاری (Metaphor) که نقش مهمی را در اسطوره بازی می‌کند، «شکلی اولیه از افکار غیر منسجم» را می‌یابد. (صفحه ۱۰۲) تأکید او بیشتر بر روی «منطق تقابل‌ها و ارتباطات، بایدها و نبایدها، سازگاری‌ها و غیرسازگاری‌ها» است که برای او «قانون تجمع را تفسیر می‌کنند» و در نمادها و گفته‌های مذهبی و اسطوره‌ای یافت می‌شوند. وقتی او اسطوره را بررسی می‌کند هدف اصلی آشکار کردن ساختار ساده‌ی آن است که در پس پوشش‌های غریب و نمادین پنهان شده است.

روان‌شناسان آزموده به ضربه‌ای که در این قلمرو به منطق وارد می‌شود اعتراض می‌کنند. آنها معتقدند که در افکار ناخودآگاه، ایده‌های منطقاً سازش‌ناپذیر می‌توانند در کنار هم وجود داشته باشند و حتی یکدیگر را در موقعیتی که دارند تقویت نمایند، در حالی که نشانه‌ها و نمادها مسیرهایی جدای از یکدیگر به نمایش می‌گذارند. همچنین پیروان نظریات پارتو معتقدند باید بین نمادهای غیرمنطقی و نمادهای منطقی تفاوت قائل شد. نمادهای منطقی مجموعه‌ای را تشکیل

در نمونه‌ی آشنای هرمس، به‌عنوان پیام رسان خدایان، می‌بینیم که او چهارراه‌ها را می‌بندد. مکان‌ها و جایگاه‌های عمومی را گسترش و بازگانی را رونق می‌دهد. او در بچگی شکست ناپذیر است. به‌خوبی به قدرت‌های طبیعی و ذاتی مجهز شده است. بیشتر شخصیت‌های مکار جنسیت مشخصی ندارند. در بسیاری از رخداد‌های اسطوره‌ای لوکی و واکای جان کاگا خود را به شکل زنان در می‌آورند در حالی که هرمس اغلب دوجنسیتی است. در دیگر حوادث، در این شخصیت‌ها به‌طور مبالغه‌آمیزی خصلت‌های آمیزشی و تولید مثلی دیده می‌شود: هرمس هیکلی بلندبالا و جنه‌ای محکم داشته و به‌طرز فوق‌العاده‌ای قدرت آمیزشی دارد.

شخصیت‌های شاید همیشه مبهم و چند شکلی هستند. به‌عنوان مثال در بعضی اسطوره‌هایی که در ارتباط با اشا وجود دارند او اولین فرزند ارشد و در بعضی آخرین است. همچنان که در بعضی اوقات به‌عنوان پیرمرد و گاهی به‌صورت یک کودک ظاهر می‌شود. باتوجه به این چهار نقش مشخص می‌شود که شخصیت وی در بند بعضی از قیود اجتماعی و زمانی نمی‌باشد.

ویژگی‌های دیگری نیز به داستان‌های شخصیت‌های شاید نسبت داده می‌شوند از جمله: آنها از نمادهای سیاه و سپید تشکیل شده‌اند، خصلت تجاوز و تخطی، کینه جویی، تکبر و خودبینی، مبارزه‌طلبی از روی قدرت، لجبازی و خودسری، خودپسندی، قد و قامت متغیر (گاهی خیلی بلند و گاهی کوتوله) گاهی مخرب و گاهی سازنده دارند.

این نمادهای آستانه‌ای شخصیت‌هایی با اعمال خاص را به نمایش می‌گذارند و کارشان را انجام می‌دهند حتی اگر هیچ راهنمای اخلاقی یا اجتماعی نداشته باشند. خود رأیی، هوی و هوس و شهوت آن‌ها را به جلو می‌رانند. از یک باور دیگر تا حدی متفاوت با آنچه الیاده می‌گوید: اگر ما سرانجام ملت‌ها را براساس مراتب اخلاقی و حقوقی در نظر بگیریم «آنها مخالف و ضد کفر هستند». با این حال به‌طور کامل‌تر آنها بسیار شبیه به نوع بشر هستند. اگرچه حتی نه چندان به‌طور جدی ولی به هر حال نشان دهنده‌ی اعمالی هستند که هر شخصی به‌طور مرموز و درونی تمایل به انجام آنها دارد. از آنجایی که موانعی بر سر راه توانایی‌های آنها وجود ندارد آنها بیش از وظیفه خویش انجام می‌دهند و منبعی برای ایجاد مواد موجودات جدید می‌شوند. آنها خام، دارای قدرتی انباشته و بدنی رام نشده، غیرقابل وصف و بدون قابلیت شامل بودن و به‌طور مساوی از خوی تجاوزکاری و قدرت باروری به وجود آمده‌اند. این درست است که در چرخه‌های اسطوره بعضی از شخصیت‌های شاید (مخصوصاً آمریکای شمالی)، داستان‌های اخیر ساختار فعالیت‌ها و چگونگی زیستن او را مشخص می‌کنند، او ازدواج می‌کند، مسکن اختیار می‌نماید و بچه‌دار می‌شود، از روابط خویشاوندی و نظیر آن پیروی می‌کند، اما در اینجا او شبیه موجود نخستین است که مرحله‌ی آستانه‌ای را ترک کرده و یک‌بار دیگر به جامعه می‌پیوندد. شخصیت آستانه‌ای غیرقابل پیش‌بینی او دوباره در چارچوب طبقه‌بندی‌ها و شیوه‌های جامعه‌ی کافر و غیرالهی قابل پیش‌بینی می‌شود. مرحله انتقالات بین ساختاری به پایان رسیده است و بی‌نظمی و هرج و مرج از بین رفته و نظم و ترتیب جای آن را می‌گیرد.

#### اسطوره‌های آفرینش

اصطلاح آستانه (Limen) نه تنها بیانگر دیونیزی (Dionysian) و چند شکلی بودن ناهنجاری‌های انسانی است بلکه همچنین ملت‌های ریاضت‌کش و اسطوره‌ای را نیز در بر می‌گیرد. این اصطلاح توجه به این مطلب مهم را ایجاد می‌کند که سلسله مراتب فرهنگی انسانی یک پرده

منقش از یک نظم عمیق‌تر و مافوق بشری است. چنین اسراری تنها برای اشخاصی قابل حصول و درک است که از کفر و سلسله مراتب آن کاملاً مبرا شده باشند. فروتنی و انضباط یک نوآموز، از خود گذشتگی و بیرون رفتن از محدودیت خود و پذیرش قدرت‌های مطلق ناظر بر او گنوسیسی واقعی برای او به ارمغان می‌آورد.

این سری از دیدگاه‌های آستانه‌ای با نوع بسیار متفاوتی از اسطوره‌شناسی که با نمادهای شخصیتی شیدان نشان داده می‌شوند همراه است. داستان‌ها و سروده‌های آفرینشی نظیر آفرینش عبری (Hebrew Genesis)، فرضیه‌های آفرینش زرتشتی، گنوسیسمیک و مانداایم (Mandaeen) به همراه فرضیه‌ی فون (Fon) و یا سروده‌های آفرینشی نظیر Norse Elder Edda Hawaiian Kamilopo و یا Quiche Mayan Popul Vuh همگی نشان‌دهنده‌ی این است که چگونه فرد، کثرت می‌یابد و چگونه در یک سری مراحل بی‌درپی بی‌نظمی تبدیل به نظم جهانی با ابعاد و مراتب مختلف می‌شود. بسیاری از آنها همچنین به ما می‌گویند که چگونه گناه و مرگ وارد عالم خاکی می‌شود و به این ترتیب خدایان مختلفی (diodicy) ایجاد می‌شوند. این اسطوره‌های بزرگ در بسیاری از جوامع در طی دوران آستانه‌ای جان می‌گیرند، زمان‌هایی که جوامع غنی از اعتقادات مذهبی و آیینی هستند. هر اسطوره‌ای از این نوع آن‌چنان که الیاده شرح می‌دهد «نشان می‌دهد که چگونه واقعیت متولد می‌شود خواه آن واقعیت مربوط به کل نظام آفرینش باشد و یا اینکه یک جزء نظیر یک جزیره، یک گونه از گیاه و یا یک مؤسسه‌ی انسانی که به ما بگوید چگونه چیزی متولد شده است تا سیلان یک امر مقدس را در جهان هستی نشان دهد و اینکه تقدس یافتن کمال هستی است.» (۱۹۵۹ P. ۹۷) [۱۹۵۷]

در اولین نظر اجمالی، ممکن است به نظر برسد که این شاهکارهای استادانه تطابق چندانی با اسطوره‌ی شخصیت‌های زیرک نداشته باشند، چون که در آنها «واقعیت‌هایی» که وجود می‌یابند نتیجه‌ی هوس یا تصادف هستند. به این ترتیب که در بسیاری از این فرضیه‌های پیدایش و خدایی‌گرایی (theogonies) خدایان و قهرمانان شدیداً با یکدیگر به‌مخاطمه و زدوخورد می‌پردازند، یکدیگر را از پا درمی‌آورند و از معادلات و قوانین معمول فرهنگی و انسانی تخطی می‌کنند. با این اعمال، علی‌رغم تلاش برای مبری کردن خود، شخصیت‌های آستانه‌ای اسطوره‌ی خود را نمایان می‌سازند و در واقع در بخش عمده‌ی دوران اسطوره‌های بزرگ، ظاهر شخصیت شیدان ممکن است چنان به نظر آید که گویی دزدانه و به شکلی بی‌تناسب و مضحک نظیر ناولدان کله‌اژدری (gargogle) روی کلیسای جامع گت‌ها زائیده شده و به پیش می‌روند.

اسطوره‌ها صرفاً راهنمایی برای فرهنگ نیستند، اگرچه آنها این کار را به خوبی انجام می‌دهند، آنها شامل زندگی انسان بوده و از چنان قدرت خلاقه‌ای برخوردار می‌باشند که از یک زمان به زمان دیگر از محدودیت‌های فرهنگی تجاوز می‌کنند. بدون شک نمایش‌های عظیم زنا با محارم و جنایت در طبقه‌ی خدایان در اینجا بیشتر از آنچه روت‌بندیکت (Ruth Benedict) زمانی که تظاهرات زونی (Zuni) را به‌عنوان اغتشاش ناشی از «مکانیسم‌های موازنه و مبالغه‌ی هوسبازی‌های گوناگون» بیان می‌کند، به چشم می‌آید (۱۹۳۵، PP. xx-xxi). آنها برگشت به منابع عمیق زیستی-روانی در یک موقعیت صحیح‌رهای از محدودیت‌های فرهنگی و طبقه‌های اجتماعی را به نمایش می‌گذارند. این «نمونه‌های آستانه‌ای» نسبتاً کوچک باید با روزهای طولانی منفعت‌آمیز و تجربه‌های پیوند خورده با فرهنگ موازنه شوند. ریشه‌ی نسبی بودن، غیر نسبی بودن است که به آن معنا می‌بخشد و آن آستانه‌مندی است. طبیعت (و در واقع روح، هوس و بخش غیرمادی از انسان) هنوز دوست جدایی ناپذیر فرهنگ و اغلب منبع تغییرات غیر قابل پیش‌بینی آن است. در شکل‌گیری اسطوره ما طبیعت و روح را می‌بینیم و در نقطه آستانگی به همراه و یا بدون وابستگی به زمان، این آثار دیده می‌شوند.